

# انزوا، دلیل وفاداری به فرهنگ خودی نیست

زمان در فرهنگ عربی وجود نداشت - منجر شد. من از این نظر طرفدار ارتباط و تماس بیشتر با تمدن اروپا و تمامی تمدنهای موجود هستم اما به موارد منفی که در روابط فرهنگی ما با خارج روی داد معترضم. از سویی روابط فرهنگی ما با فرهنگهای دوست و برادر همچون فرهنگ ایران، هند، ترکیه و... بسیار ضعیف بود و می توان گفت هرگز ارتباطی قوی وجود نداشت، و این یک کاستی بزرگ است. بویژه اگر بدانیم که فرهنگ و

گفتگو با احمد عبدالمعطی حجازی و حسن طلب شاعران معاصر مصر

شعر، از جوانب مختلف و رسالت و تمهد نویسندگان و سراینندگان عرب، محورهای اصلی این میزگرد است برای شروع از آقای حجازی می خواهیم که جایگاه کنونی ادبیات عرب در مصر را تشریح کنند، پس از آن آقای حسن طلب وضعیت شعر عرب را تبیین خواهند کرد.

احمد عبدالمعطی حجازی: ادبیات جدید عرب، شدیداً تحت تأثیر آثار ادبای مصری است. علت این است که مصریها، در احیای میراث فرهنگی عرب، پیشتاز بوده اند. در نویسندگی و پیشرفت زبان عربی - نو - که می تواند فرهنگ معاصر را در برداشته باشد و با فرهنگهای پیشرفته نیز هماهنگ باشد - جلودار بوده اند و تلاشی انجام دادند، و این نمی تواند از رویارویی ای که در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم میان مصریها و استعمارگران و مهاجمان اروپایی و میان اعراب و به طور کلی شرق با استعمار اروپایی رخ داد، به دور باشد.

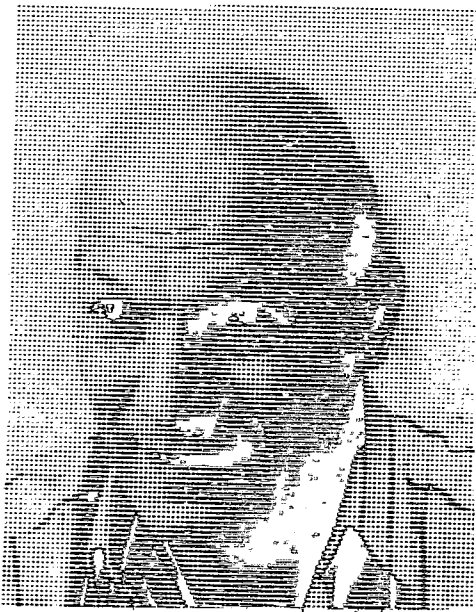
اعراب در قرن گذشته از نظر فرهنگی شدیداً مورد تهدید بودند، و تلاش بر این بود که آنان را همچنان در دوران قرون وسطایی خود نگهدارند. بویژه وقتی که اعراب می خواستند میراث ملی و فرهنگی خود را حفظ کنند. و چنانچه کسانی از آنان می خواستند با فرهنگ نو آشنا شوند و یا در این زمینه پیشرفتی داشته باشند، مجبور بودند زبان و میراث عربی خود را رها کنند و به زبانهای اروپایی روی آورند. چنین حادثه ای در کشورهای مغرب عربی و بویژه الجزایر روی داد. مصریها کسانی بودند که توانستند تا حدودی این خطر را خنثی کنند. البته آنان به تنهایی به این مهم اقدام نکردند، بلکه ادیبان و دانشمندان سوری و لبنانی نیز، در این مهم سهیم بودند. این آغاز حرکت ادبیات نو عرب بود. مرحله احیا و رنسانسی که در قرن گذشته روی داد، پیامد تماس بین ما و غرب بود. یعنی این تماس فرهنگی بار منفی نداشت. مگر در برخی بخشهای شناخته شده - زیرا غرب، استعمارگر بود - اما به یک معنا بار مثبت نیز داشت - چون یک شوک فرهنگی و تمدنی وارد کرد.

من معتقدم اگر تماس اعراب با تمدنهای دیگر نبود، تمدن اعراب ویژگیهای کنونی را در بر نداشت. و اگر تماسهای سریع و زودرس در دوران معاصر با تمدن اروپا نبود، و اگر هیأتیهای اعزامی به فرانسه، ایتالیا، هلند، انگلستان، شوروی سابق و آمریکا عزیمت نمی کردند و حرکت فعال و پویای ترجمه وجود نداشت، حالا وضعیت کاملاً متفاوت بود. تمام این عوامل به احیای زبان و آشنایی فراگیر با هنرهای ادبی و غیرادبی - که تا آن

گفتگویی که در پی می آید در قاهره و با شرکت احمد عبدالمعطی حجازی و حسن طلب دو تن از شاعران معاصر مصر انجام گرفته است. احمد حجازی یکی از شاعران پرآوازه جهان عرب است که آثارش به چند زبان زنده بین المللی ترجمه شده است. «کیهان فرهنگی» تنها برای آشنایی با نظرات این شاعریه گفتگو با او و همکاریش حسن طلب نشسته است.

[۱]

کیهان فرهنگی: در هم پیوستگی فرهنگ و ادبیات ایران و مصر، بازشناسی موقعیت ادبیات عرب بویژه



تمدن اروپایی همواره به شدت تحت تأثیر فرهنگ شرق قرار داشته است. به عنوان مثال، نقاشی ژاپن، تأثیری بسزا در نقاشی اروپای معاصر دارد و یا موسیقی خاور دور - تأثیری شدید در موسیقی اروپا گذاشته است.

فلسفه های خاور دور همچون «بودیسم» و «کنفوسیوسیسیم» و... اثر جری بسیار در اندیشه اندیشمندان، نویسندگان و شعرای اروپایی داشته است. بودا، شاعر فرانسوی تحت تأثیر اندیشه های شرقی است. اندیشه انزوای فرهنگی، اندیشه نادرست و باطلی است. انزوا دلیل وفاداری به میراث نیست. زیرا توجه درست به میراث فرهنگی ثمره و نتیجه تماس با فرهنگهای دیگر است. از این رو در زمانی که فرهنگ مصر با فرهنگهای جهانی، در تماس بود، نویسندگانی بزرگ چون طه حسین پیدا شدند. طه حسین، پیامد تماس و برخورد دو فرهنگ «الازهر» و «سوربن» است، محمد حسنین همیگل نیز، چنین است. او نیز نتیجه و ثمره تماس و برخورد دو فرهنگ «عربی» و «فرانسوی» است.

وضعیت العقاد نیز ثمره و حاصل چنین تماسهایی است. وضعی که باید به آن اعتراف کنم، وابستگی فرهنگی است، که یکی از عوامل اصلی آن، انزوای فرهنگی است. زیرا در دهه شصت و دهه هفتاد نمی گویم که شاهد انزوای کامل بودیم، بلکه گرایش به سوی انزوا وجود داشت. بویژه زمانی که جنگ میان ما و

دشمن اسرائیلی و حامیان آنها شعله‌ور شد، حرکت ادبی به نظرم فعالتر و پویاتر از پیش شد. در این زمینه دلایل و بشارتهایی وجود دارد که هنوز به نتایج آرمانی نینجامیده است. اما این بشارتها، به هر حال وجود دارد. از جمله این بشارتها، چاپ و انتشار مجلات فرهنگی، چون «ابداع» و «فصول» است.

پیدایش مطبوعات مستقل و مطبوعات حزبی و اهمیت دادن به برپایی سمینارها و کنفرانسها و گردهماییها در زمینه تمام هنرها، وجود فضای بالنسبه باز سیاسی و دموکراتیک - که تا حدودی وجود دارد - زمینه را فراهم می‌سازد که در بسیاری از مسائل بحث و گفتگو و تبادل نظر صورت پذیرد. تمام این عوامل دلایل و نشانه‌هایی نویدبخش از وجود یک نهضت فرهنگی در حال پیدایش است. بدون شک وضعیت شعر کنونی، که به نظرم وضعیتی ایده‌آل نیست، خیلی بهتر از وضعیت آن در دهه هفتاد و دهه هشتاد است. همچنین در زمینه وضعیت داستان باید بگویم که به باور من حرکتی ادبی و پیشرو در زمینه داستان و رمان وجود دارد که این حرکت از نظر کمی، گسترده‌تر از وجه

## احمد حجازی: فرهنگ و تمدن اروپایی همواره به شدت تحت تأثیر فرهنگ شرق قرار داشته است.

کیفی آن است. ما داستان نویس فراوان داریم، اما چهره‌های شاخص در این حرکت اندکند. در ضمن این چهره‌ها نیز در وضعیتی هستند که تاکنون نتوانسته‌اند به حدی ظاهر شوند یوسف ادريس ویا توفیق حکیم به آن رسیده‌اند، یعنی پیشرفت و تأثیر گسترده و عمیقی نداشته‌اند. تئاتر مصر در وضعیتی بسیار بد قرار دارد. اکنون بحث و گفتگویی در باره تئاتر نو، و تجربیاتی که در این زمینه وجود دارد، و گردهماییهایی درباره تئاتر تجربی و تلاشهایی برای نجات تئاتر ملی وجود دارد. اما به طور کلی وضعیت تئاتر مصر، بسیار ناهنجار است.

نقد در مصر، دارای دو جنبه مثبت و منفی است، جنبه مثبت آن، این است که ناقدان مصر گرایش شدیدی به دنبال کردن جریانها و دیدگاههای نقد نو دارند، و از گرایش و توجه به نقد سنتی که از بیست سال پیش وجود داشته است گریزانند. از این رو تلاشهایی وجود دارد که نقد موضوعی مورد ارزیابی قرار گیرد. این حرکت را غالباً دانشگاهیان - یعنی ناقدانی که در دانشگاهها فعالیت دارند - دنبال می‌کنند. جنبه منفی در حرکت نقد ادبی در مصر این است که هیچ توجهی به جریان نقد ادبی در خارج از مصر ندارد. گویی که این نقد وجود خارجی ندارد و یا اینکه تأثیری بر حرکت نوآوری و خلاقیت نداشته است. در این جا متأسفانه نقد منزوی است و در حصار دانشگاهها و

در بین کتابها و تحقیقات به اصطلاح آکادمیک زندانی است، و هیچ تأثیر مستقیمی بر حرکت نوآوری ندارد. به طور کلی می‌پندارم که حرکت فرهنگی مصر اکنون، از روحیه و آرزوها، تهی نیست، اما قانونمندی ندارد. تا

جایگاه هر نوآوری را مشخص سازد و همچنین حرکت فرهنگی را یک حرکت ذاتی و درونی کند. پس از آنکه، عناصر آن هر کدام در جایگاه خود مستقر شدند

چون فرهنگ به حرکت در می‌آید، و جریانها و دیدگاهها مطرح می‌شود، آنگاه می‌توان از شکوفایی تازه‌ای در فرهنگ مصر سخن گفت. مهمترین مقوله‌ای که روشنفکران و فرهنگیان مصر را به خود مشغول کرده، آزادی دموکراتیک است.

این نمای کلی فرهنگ مصر در وضع کنونی است. و گمان می‌کنم که نمای کلی فرهنگ جهان عرب نیز چنین باشد. از سویی، انزوای فرهنگی که مصر - در طول بیست سال گذشته - با آن روبه‌رو بوده، با شعارهایی همراه کننده همچون موضوع سنگرایی و حمایت از میراث فرهنگی و غیره همراه بوده است، اما وجود دشمنی میان ما و اروپاییها در زمینه سیاسی نباید مانع تبادل فرهنگی بین ما بشود. من نمی‌توانم تنها به این دلیل که فرانسویها، الجزایر را اشغال کرده‌اند خود را از خواندن مثلاً شعر آراگون منع کنم. من از خواندن آثار آنان استفاده می‌کنم.

همچنین سرشت استبدادی حاکمیتها در مصر - از آغاز دهه پنجاه تا دوران سادات - باعث شده است که ما اکنون در برخی زمینه‌ها فاقد آزادی لازم باشیم. هر چند که آزادیهایی اندک وجود دارد، اما در برابر ما، مشکلاتی فراوان نیز هست که باید آنها را پشت سر گذاشت، تا به وضعیتی برسیم که یک نوآور مصری بتواند هر چه در ذهن دارد، مطرح و نقد کند، و نیز بتواند نقشی در صحنه ادبی داشته باشد.

طرح این مسأله امکان دارد که در وضعیت کنونی در گفتگو و بحث با فرهنگ ایرانی مفید باشد. بیست یا سی سال گذشته از دهه چهل تا کنون وضعیت فرهنگ، سیر قهقریایی پیمود و بانابود کردن و حذف اندیشمندان و پیشتران ادبیات و فرهنگ مصر - به اتهام اینکه با رژیم پادشاهی گذشته رابطه داشته‌اند - باعث شد صحنه فرهنگی از بنیاد تهی شود. در غیر این صورت امکان داشت که فرهنگ نو بر پایه آن استوار شود و آن را کامل کند. بدین ترتیب میان نسل گذشته و نسل نوقاصه افتاد و نسل آینده از رویکردها و تجربه‌ها و تربیت نسل گذشته محروم ماند. بدین ترتیب دیدیم که حتی طه حسین، هیگل و عقاد بدترین مراحل زندگی خود را از آغاز دهه پنجاه تا هفتاد سپری کردند. از عوامل خطرناکی که فرهنگ مصر را به این روز انداخت همین مسأله بود.

حسن طلب: شعر مصر گرفتار همان بحران عمومی فرهنگ شد، و تا قرن نوزدهم گرفتار بود تا اینکه در قرن نوزدهم بارودی راه‌حلی را که خود در اشعارش به کار گرفته بود مطرح کرد، و آن راه‌حل، احیای سنتهای شعری عربی اصیل در دوران شکوفایی آن بود. او قصیده را از آن وضعیتی که در دوران اسلامی داشت متحول کرد.

بسیزده در سه دهه اخیر پیش از قرن نوزدهم - که شعر

عربی در حقیض بود - وضعیت ناهنجار قصیده را از نظر شیوه و زبان و متد، دگرگون و متحول کرد و آن را به دوران شعر در صدر اسلام و دوران جاهلیت بازگرداند؛ با همان همبستگی قوی و زیبا و شیوه و متد عالی. شعر دستخوش دگرگونیهای بنیادین شد، و طرح حقایق اجتماعی و سیاسی، آن را متحول کرد و بار دیگر نوشتن اشعار و قصاید مطرح و باب شد. او همچنین از ترکیبات قوی الهام گرفت، تا شعر از وضعیتی که داشت رهایی یافت. تلاشهای بارودی که به نتیجه رسید، باعث شد شعری چون اسماعیل صبری و احمد شوقی حرکتی را که بارودی آغاز کرده بود، ادامه دهند و جریانی قوی به وجود آورند. جریانی که خواستار بازگشت به دوران شکوفایی شعر عربی در دورانهایی گذشته بود. اما امکان، نداشت که رسیدن به این منظور با یک دیدگاه و شیوه اجرا بشود. به این معنا، ایجاد شک در آنچه هست و ایجاد بنایی نو بر پایه‌های شیوه دوران شکوفایی شعر اسان و ساده نبوده و نیست. شیوه‌های دیگری نیز وجود داشت که در آغاز قرن بیستم نمایان شد. از آن میان می‌توان جریان «رمانتیکها» را نام برد که در برابر «جریان کلاسیکها» مطرح بود.

این جریان در محافل و نشستها در مصر میان شعرا و نویسندگان همدوق و همنظر تبلور یافت. چون مکتب شعری «دیوان» که رهبری آن را افرادی نظیر عقاد، احمد زکی رشاد و دیگران برعهده داشتند و تلاش این گروه همراه با شعرای مهاجر به غرب و دیگران گرد آمد و به بساط نشست.

انقلابی که در قصیده عربی روی داد این بود که شیوه تک بیتی شکسته شد، و شاعر این آزادی را یافت که شعر خود را به هرگونه‌ای که بخواهد بسراید و قالبهای سنتی را که دست و بال شاعر را می‌بست بشکند. شاعر با این انقلاب می‌توانست آزادانه شعر بسراید، و در بند قالب نباشد. این انقلاب در شعر همزمان با جنبش نوگرایی رو می‌داد.

پیشترانی برای این انقلاب که ما آن را انقلاب شعر آزاد می‌نامیم وجود داشتند. در عراق، بدرشاگرد سیاه عبدالوهاب بیاتی، نازک الملائکه، و در سوریه، نزار قبانی، و در مصر، صلاح صبور و احمد عبدالنعمیم یغدادی، منتظر چنین انقلابی بودند. شعر آزاد منتشر شد و مورد استقبال فراوان خوانندگان شعر قرار گرفت.

نتیجه این شد که نسلی دیگر در دهه هفتاد در مصر ظهور کرد که مقلد شعر آزاد بود. این تقلیدگران با انقلاب شعر آزاد به گونه‌ای برخورد کردند که پیامدهای منفی به بار آورد، و شاعران آثار تکراری از خود به جای گذاشتند. آثار تقلیدی به جای آثار اصیل مطرح و آثار اصیل به کناری نهاده شد. مبنای حرکت شعری نیز آثار تقلیدی و تکراری قرار گرفت.

شعرا نسل هفتاد تلاش کردند که دیدگاههای نوی در سرودن قصیده داشته باشند، تارکودی را که در زمینه قصیده، در دوران نسل دوم به بار آمده بود پشت سر بگذارند. کوششها و تلاشهایی بسیار صورت پذیرفت و این تلاش به گونه‌ای بود که بسیاری از اصول گذشته را نادیده گرفت. اما دیدگاهها و توان شعری شعرا متفاوت بود. از این رو تجربیاتی نو به بار نشست و

ما در صحنه فرهنگ و ادب شاهد موج ترجمه اشعار فرانسوی و آمریکایی و آلمانی بودیم و جریانی دیگر نیز ظهور کرد که این جریان تنها بر میراث فرهنگی و آثار باقی مانده از گذشته و مثنویهای شعری قدیم استوار بود. این جریان، بویژه نزد متصوفه امثال **مختاری بصرای** و غیره مطرح بود. بهترین آثار، انهایی هستند که اختلاف نظر در آنها کمتر دیده شود به گونه‌ای که بتوانیم دریابیم که تأثیر فرهنگ غربی و میراث فرهنگی در آنها به چه اندازه است. این گونه آثار را می‌توانیم در قاصید و اشعار برخی از شعرا چون **عبدالمعطی حجازی** ببینیم. اما آثار مثبتی نیز از شعرای دهه شصت به یادگار مانده است. به رغم اینکه بیشتر شعرای دهه شصت به تقلید گرایش داشتند، اما در شعر این دهه، استثنا نیز وجود دارد. برخی شاعران امکان اجتهاد داشتند. همچنان که در خارج از مصر نیز افرادی چون **محمود درویش** و **سعیدی یوسف** و **آدونیس** شاعرانی مقلد نبودند.

اکنون وضعیت به گونه‌ای است که شعرای دهه هفتاد با جمود فکری که در دهه شصت پیش آمد،

### احمد حجازی:

**شعر فارسی برگرفته از تمدن کهن اوست از این رو متبلور و تکامل یافته است.**

مبارزه کرده و آن را نپذیرفتند.

با این حال ادیبانی در دهه هفتاد و دهه نود وجود دارند که به قصیده و نثر، گرایش دارند و بر این باورند که اوضاع نیز نیاز به نقد و دگرگونی بسیار دارد تا لغزشهای بسیاری تصحیح شود که این امر ناشی از گرایش عاطفی و احساسی به شعر و ادبیات بدون بصیرت و آگاهی است. اما این تنها یک خواست و گرایش است، خواست و گرایشی برای نوشتن در باره هر موضوع متفاوت. اوضاع کنونی - ادبیات در مصر را می‌توانیم به حالت پیش از زایش تشبیه کنیم.

### کیهان فرهنگی: آیا با شعر را و سرایندگان ایرانی معاصر آشنایی دارید؟

**حجازی:** متأسفانه هیچ کدام از شعرای معاصر ایران را نمی‌شناسم. همان گونه که کسی از شعرای معاصر دیگر کشورهای مختلف اسلامی غیر عرب را نمی‌شناسم. اما به دلیل اینکه دو سال پیش سمیناری با حضور شاعران جهان در مصر برگزار شد، با گروهی از شعرای کشورهای اسلامی از جمله شاعران ترک (ترکیه) آشنا شدم. از شعرای ایرانی تنها شاعران قدیم را می‌شناسم. البته برخی شعرای «ایرانی» را از شعرای خود به شمار می‌آوریم؛ مانند خیام زیرا «رباعیات خیام» چندین بار به عربی ترجمه شده است و ترجمه‌های مطرح و مهم چون ترجمه احمد رامی و ترجمه احمد سیاهی که ترجمه‌های بسیار مهمی می‌باشند.

افزون بر آن «دیوان حافظ» و «شاهنامه» فردوسی نیز به عربی ترجمه شده است. همین‌طور اشعار **جلال الدین مولوی رومی** و **فریدالدین عطار نیشابوری** به عربی ترجمه شده است. ما این شعرا را می‌شناسیم. اما شعرای معاصر و یا شعرای قبل از معاصران را

نمی‌شناسیم. ما آخرین شاعر ایرانی را که می‌شناسیم **عمر خیام** است، یعنی از قرن چهاردهم میلادی، و پس از او **عطار** را.

### کیهان فرهنگی: نظر شما درباره شعر کلاسیک ایرانی چیست؟

**حجازی:** در شعر ایرانی ویژگی عنصر «آریایی» (هند و اروپایی) - عنصر «سامی» چیرگی دارد. به عنوان مثال عناصر مهمی در شعر فارسی وجود دارد که با عناصر تشکیل دهنده شعر عربی، و حتی شعر اسلامی تفاوت دارد. توجه به فرم در این آثار نمایان است. وجود یک نظر و دیدگاه متبلور در قصیده نیز انکار ناپذیر است. نظر و دیدگاهی درباره هستی. سومین عنصر، گرایش به ارزشیابی با احساس عمیق به واقعیت زمان. در شعر کلاسیک فارسی یک ویژگی انسانی واضح، وجود دارد. ویژگی اعراب جاهلی قساوت و خشونت است انسان در شعر عربی قدیم، حضوری محدود دارد، یعنی زمینه در قصیده برای اشیاء باز است؛ اما برای انسان محدود است (البته این ویژگی دلایل خاص خود را دارد). اما من از تفاوت‌های موجود در شعر عربی قدیم و شعر فارسی قدیم سخن می‌گویم. شعر فارسی برگرفته از تمدنی کهن است از این رو باید متبلور و تکامل یافته باشد. اندیشه شعر، ثمره پیشرفت و تکامل است. و این را در سرودها و اشعار غنایی فارسی - پیش از اسلام و پس از اسلام - در می‌یابیم.

وجود روشهای غنایی چون «دوبیتی» و «رباعی» و «مثنوی» نیز بر غنای شعر پارسی افزوده است. این امر پس از مدتها در شعر عربی پدیدار شد. حتی در «دوبیتی» که عربها آن را از ایرانیان گرفتند.

### کیهان فرهنگی: شباهتی میان شعرای قدیم عرب چون مثنوی و دیگران، و شعرای ایرانی قدیم نمی‌بینید؟

**حجازی:** من در شعر عربی - به زبان مادری آن - و در ترجمه عربی شعر فارسی تشابهی نمی‌بینم. من به زبان اصلی شعر فارسی کاری ندارم. «استواری تعبیر» مهمترین عنصری است که شعر عربی بران اصرار می‌ورزد، گوئی که شاعر عرب حسی قریب به حس پیکرتراش دارد. در حالی که شاعر ایرانی حسی نزدیک به حس تصویرگر دارد.

توجه شاعر عرب این است که هر چیز را در یک بیت مستقل مطرح کند، این امر، مرا به این حقیقت می‌رساند که شاعر عرب به شکل و ظاهر اهمیت می‌دهد و نه به کلیت فرم. زبان عربی بسیار مستحکم و دارای همبستگی است، اما قصیده عربی از هم پاشیده به نظر می‌رسد. گمان می‌کنم که قصیده فارسی از همبستگی‌ای بیشتر برخوردار باشد.

### حسن طلب: گمان می‌کنم شعر عربی از نظر اساطیر کاستیهایی دارد.

**حجازی:** من تصور می‌کنم اساطیر عربی مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته‌اند. از این رو در شعر عربی اساطیری نمی‌بینیم.

**طلب:** من هم چون فارسی نمی‌دانم، نمی‌توانم نظری قاطع در این زمینه بدهم، اما گمان می‌کنم تأثیر اسلام بر شعر عربی بیش از شعر فارسی بوده است. در شعر فارسی می‌توان اساطیر و مسائل دیگری را یافت که از رؤیا و تخیل سرچشمه گرفته و به آن قداست داده است. اما در شعر عربی حد و مرزهایی وجود دارد که شناخته شده است و امکان ندارد با تخیل و اساطیر در

هم آمیزد. شعر فارسی دستش در بهره‌گیری از سنتها و اساطیر خود باز بوده اما در شعر عربی، سنتها و ارزشها محدودیتی ایجاد کرده است.

البته واقعیت این است که میراث فرهنگی قدیم ایرانی بر شعر فارسی تأثیر دارد. شناخت ایرانیها از راه ترجمه نیز باعث شد که برخی مفرداتی را که اعراب مسلمان با آن برخورد داشته‌اند، وارد زبان خود کنند. مثلاً می‌بینید که برخی واژه‌های کنیدی شعر عربی را ایرانیان اخذ کردند، و به آن معنای عارفانه دادند، مثل «دیوانگی» که در «لیلی و مجنون» می‌بینیم. و یا «شراب» که این واژه در شعر عربی، یک مقوله حسی است، اما در فارسی به واژه «شراب» بار عارفانه داده شده است.

تماس میان دو فرهنگ عربی و ایرانی منجر به این شده که اصطلاحات و واژه‌های عربی به زبان فارسی وارد شده، پس او دگرگونی ماهوی در معنا، بار دیگر به فرهنگ اصلی خود بازگردند و با خود آثار و تأثیرات فرهنگ ایرانی را وارد فرهنگ عربی کنند.

**طلب:** سخن گفتن درباره پیشینه تاریخی برای خوانندگان ایرانی که از چگونگی پیشرفت ادبیات عرب در دوران معاصر اطلاع چندانی ندارند، ضروری به نظر می‌رسد. باید درباره برخی مسائل تکنیکی نیز سخن بگویم.

اولاً نویسنده و یا شاعر عربی با زبانی می‌نویسد که با آن سخن نمی‌گوید، این یک مسأله اساسی است. زبان عربی فصیح که با آن می‌نویسیم، در شعر با آن سخن نمی‌گوییم. بنابراین از مهمترین مشکلات نزد شاعر عرب این است که زبان فصیح را برای زندگی معاصر خود باید دگرگون کرده و تغییر دهد. به این معنا که مشکلات مردم را مطرح سازد و همزه وصل میان فرهنگ خود و دیگر فرهنگها باشد؛ از سوی دیگر می‌خواهد زندگی معاصر را به کارگیرد تا این زندگی زبان فصیح را به عنوان زبان خود بپذیرد. به عبارت دیگر شاعر تلاش دارد که میان دنیای معاصر خود و مقوله‌های ادبی هماهنگی ایجاد کند، و برای عموم مردم افق فکری و فرهنگی نوی به وجود آورد که در این رابطه زبان عربی فصیح می‌تواند از آن تعبیر کند. از سوی دیگر می‌خواهد زبان عربی فصیح را آماده کند که بتواند زندگی معاصر را تحمل نماید.

این خواسته با خواسته دیگری هماهنگ است که میراث ادبی است. زبان به شکل عام چه در نثر و چه در شعر ارتباط به میراث دارد. ما می‌دانیم که هیچ قصیده‌ای در دوران معاصر بدون ارتباط تنگاتنگ میان خود و میراث اسلامی امکان سروده شدن ندارد، پس شعر معاصر عربی باید دائماً و به هرگونه ممکن، مستقیم یا غیرمستقیم با قصیده عربی قدیم ارتباط داشته باشد، اما قصیده عربی قدیم دارای شکل و بافتی خاص است و این شکل نمی‌تواند اکنون مطرح شود. ما چگونه می‌توانیم، از این شکل استفاده کنیم، یا این شکل را بازسازی کنیم، به گونه‌ای که خواسته‌های معاصرین را تحمل کند؟ این پرسش را بر شعر معاصر مطرح کردند. قصیده عربی قدیم قصیده‌ای کلاسیک است و تنها شعر نیست، بلکه شعر و علم و خطابه و نقد و وعظ و اخلاق می‌باشد. قصیده تنها درباره موضوعی ملی و مبارزاتی و اجتماعی و آموزشی و استعماری... سخن می‌گوید اما این مسائل کلی امکان دارد که توسط نوشتن مقاله آن را بتوان بیان کرد، چگونه شعر می‌تواند این مسائل را بیان کند؟ به مسائل مهمتر و کلی‌تر توجه کند و مسائل انسانی را

که شعر آن را مطرح می‌سازد مدنظر قرار دهد. شعر عربی معاصر از قصیده عربی قدیم خسار و همچون غزل، به یک قصیده غنائی به معنای فنی و هنری آن تبدیل شد. این تحول از نظر ساختاری بر شعر اثر گذاشت.

دور کردن مفردات که در شعر قدیم به کار گرفته می‌شود و دیگر واژه‌هایی که در شعر قدیم به کار گرفته می‌شد و اکنون مورد استفاده نیست و برعکس بهره‌گیری از واژه‌ها و اصطلاحاتی که مورد استفاده مردم است نیز یکی دیگر از مشکلات است. و این نه تنها در شعر که در نثر نیز وجود دارد.

زبان عربی معاصر فصیح نیست و زبان جدید ساده است، این تحول در نحو نیز اثر گذاشت، نحو عربی، نحوی غنی و پربرار است و جمله عربی از نظر نحوی سرشار از امکانات نحوی است، جمله لاتینی باید با اسم شروع شود، گمان می‌کنم فارسی نیز چنین است.

### احمد حجازی:

**شاعر عرب حسی قریب به حس پیکر تراش دارد، در حالی که شاعر ایرانی حسی نزدیک به حس یک تصویرگر دارد.**

جمله‌ها باید با اسم آغاز شود، اما جمله عربی هم جمله اسمی و هم جمله فعلی دارد و در داخل هر دو جمله امکان این هست که به شیوه‌های مختلف خواست خود را بیان کنی، از نظر زمان و مکان و تأکید و عمومیت و تعریف و تقدیم و تأخیر و...

شاعر عربی معاصر همچنین به دلیل نیاز به یک زبان معاصر، باید اول جمله عربی فصیح را به جمله عربی عامی تبدیل کند، بنابراین می‌بینیم که بهره‌گیری از جمله اسمی آسانتر است. جمله کوتاه آسانتر از جمله بلند است، برای دور کردن زوائد - که فعل و عبارت را بیشتر توضیح می‌دهد - و تبدیل نمودن واژه‌ها به جملات کامل باید طبق قواعدی انجام شود.

این درباره‌ی نحو، اما درباره‌ی شعر، یک بیت شعر کامل دیگر مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و در شعر آزادی بیشتر و ابداع بیشتری نمایان است. همچنین شاعر معاصر در آرزوی دستیابی به قصیده‌ای عربی است که دارای زبان شعری با ویژگی جهانی باشد. در گذشته ویژگی ملی داشت. اما اکنون باید طوری باشد که اگر قصیده و شعر به زبان فرانسه ترجمه شود، خواننده‌ی فرانسوی با آن احساس بیگانگی نکند، یعنی یک جهان دیگر و جهان‌بینی دیگری را در آن ببیند، اما با زبان شعر بیگانه نباشد. دقیقاً همچون منطق تصویر و نقاشی و همچنین رمان، گمان کنم آنچه در باره شعر بیان می‌شود و درباره‌ی داستان نیز صدق کند. توجه اساسی در شعر عربی این است که به یک معادله صحیح برسد تا قصیده‌ای عربی بنویسد، که ارتباط تنگاتنگی با تاریخ شعر و میراث عربی داشته باشد، و به راحتی بتواند وارد میراث شعری جهان شود، این در داستان نیز صدق می‌کند.

پس از مرحله نقل آثار ادب کلاسیک اروپایی و دقیقاً آثار رمان نویسان و داستان نویسان قرن نوزدهم، امیدوار شدیم که داستانهای عرب به سطح داستانهای اروپایی برسد، همچنین از سنتهای داستان نویسی

اروپایی تقلید کرد، و این را در تئاتر عربی می‌بینیم که تلاشهایی است که از شعر مردمی بهره گیرند، تا از آن یک تئاتر نو خلق کنند. عنصر رویارویی که در تئاتر قدیم نبود، اکنون در تئاتر نو خودی نشان می‌دهد.

**کیهان فرهنگی: مسائل جهانی اسلام، مثل قضیه فلسطین، تا چه اندازه در شعر و ادبیات عرب نمود یافته است؟**

حجازی: دوران جنگ سال ۱۹۶۷، در حقیقت



دورانی بود که نه تنها بر شعر که بر تمامی هنرها و شاخه‌های ادبی اثر گذاشت. و قضیه فلسطین و آزادی فلسطین در تمامی صحنه‌ها حضور داشت. قضیه فلسطین در ذهن تمامی هنرمندان و شعرا اثر مستقیم گذاشت، اما مشکل بعد از سال ۶۷ با حرکت بازنگری در شعرها آغاز شد. بازنگری در شعار آزادی فلسطین و نابودی اسرائیل و شعارهایی که مطرح می‌شد و راه و شیوه‌ای که کشور با آن اداره می‌شود. از این رو تمام این مسائل را با دیده شک و تردید می‌نگریستند، شعرا پس از سال ۱۹۶۷ م. در شعر به تجدید نظر پرداختند و خود را نسبت به سردادن شعارهای صرف سرزنش نسبت به تلاشها و کوششها و واقعیتها و شک کردند. از این رو درک واقعیتها از جمله واقعیتهای سیاسی، توسط شعرا آغاز شد.

قصیده‌ای که دهه هفتاد آغاز آن بود، انگیزه و پیام مستقیم را مدنظر قرار نمی‌داد، و مشکلات اجتماعی را مطرح نمی‌کرد و شعار پایبندی که در دو دهه پنجاه و شصت مطرح بود دگرگون و زیرورو شد.

اکنون شاعرانی هستند که تلاش دارند در شعر نوآوری کنند. آنها از تقلید گریزان هستند و از تکرار جلوگیری به عمل می‌آورند و ماهیت شعر را به خوبی درک کرده‌اند. البته در این رابطه حرکت ترجمه در سالهای اخیر تحت تأثیر جریانهای ادبی غربی قرار گرفت و اهمیت به متون نژد بسیاری، به جای پایبندی به معنای گذشته آن که مارکسیستها و سوسیالیستها به آن ایمان داشتند، دگرگون شد و مورد قبول شاعران قرار نگرفت.

طلب: در رابطه با تأثیرات حماسه فلسطین بر شعر باید گفت تأثیر فلسطین در شعر عربی نتیجه اشغال فلسطین بود، چون انقلاب شعر در نیمه دهه چهل روی داد، درست زمانی که فلسطین به اشغال صهیونیستها درآمد.

قصیده عربی نو همزمان با اشغال فلسطین جایگزین شعر سنتی عربی قدیم شد. زیرا خواننده عرب دیگر

نمی‌توانست شعر حماسی که قبلاً وجود داشت بخواند. خواننده، شعری را می‌خواست که قادر به تأمل باشد و به عمق بیشتر سخن گوید. و با انسانیت بیشتر و از روحیه وعظ و دادن پیام مستقیم که در گذشته وجود داشت رها باشد.

اکنون هیچ شاعر عربی وجود ندارد که در دیوانش سروده‌ای و شعری درباره فلسطین نباشد. و بکلی ظهور شعر معاصر عرب همزمان با اشغال فلسطین بود.

میان شاعر خطابه‌گر و شاعر و سراینده‌ای که درباره انسان و زمین و میهن و ارتباط انسان با انسان سخن می‌گوید تفاوت وجود دارد.

**کیهان فرهنگی: موقعیت شعر معاصر مصر در دیگر کشورهای عربی چگونه است؟ آیا شعرای مصری پایگاهی ویژه میان شعرای عرب دارند؟**

حجازی: شعر برای تمام کشورهای عربی است. البته اگر شاعر یمنی بزرگی وجود داشته باشد، او شاعر مصر هم هست و در مراکش و تونس و عراق و... اگر شاعر مصری بزرگی وجود داشته باشد برای یمنیها، تونسیهها و عراقیهها و... نیز یک شاعر بزرگ به شمار می‌آید. شوقی شاعر تمام اعراب است، علی محمود طه شاعر تمام اعراب است، ابراهیم ناجی، محمود حسن اسماعیل، صلاح عبدالصبور، امل دنقل، محمد عقیفی مطر، بدر شاکر سیاب، عدنان بیاتی، محمود درویش، محمد بیتروی، سمیح القاسم و... همگی از شعرای تمام اعراب به شمار می‌روند.

موضوع دیگر جایگاه شعر عربی و شعر مصری در جهان است، چند تن از شعرای عرب شناخته شده‌اند، و آثارشان به زبانهای زنده دنیا ترجمه شده است، همچون عبدالوهاب البیاتی، بدر شاکر سیاب، محمود درویش و صلاح عبدالصبور. آثار چند تن از داستان نویسان مصری نیز به زبانهای دنیا ترجمه شده است همچون طه حسین، نجیب محفوظ، توفیق الحکیم، یوسف ادريس، خراط، جمال اللقیطانی، سلیمان فیاض، یحیی طاهر عبدالله و... این وضعیت کنونی است، البته فلاسفه و اندیشمندان نیز وجود دارند.

**کیهان فرهنگی: وضعیت شعر در سبک، شیوه، نقد ادبی و... چگونه است؟**

حجازی: مایشکالات بسیاری در نقد ادبی بویژه نقد شعرا داریم، زیرا نقد شعر نیاز به ابزارهایی دارد که متأسفانه بیشتر ناقدان از آن بی‌بهره‌اند در نقد شعر فقط کافی نیست که نقد کننده بداند که شعر ظاهر را مطرح کرده یا درون را، او باید حتماً بداند که شعر چگونه شکل گرفته است و نیز زبان شعر را به خوبی دریابد. باید توانایی بسیاری بردرک و فهم زبان شعر داشته باشد. نقد کننده بدون درک و فهم اسرار زبان شعر و بدون داشتن ذوق و دریافت قوی نمی‌تواند شعر را نقد کند و در ضمن باید دستور و قواعد زبان را همچون نحو عربی، عروض عربی و بلاغت عربی به خوبی بداند. نقد اکنون به گونه‌ای است که ناقد قصیده را همان گونه می‌خواند که گویی یک مقاله را خوانده است. درباره داستان نیز ما تا این زمان نقدی به معنای درست آن نداریم مگر نزد اندک ناقدانی که آنها نیز در حیات ادبی تأثیر چندانی ندارند و بیشتر مشغول فعالیت‌های دانشگاهی هستند.

**کیهان فرهنگی: سپاسگزاریم.**